بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 7 دی 1395.

یکی از آیاتی که برای وجوب احتیاط در شبهات بدویه به آن تمسک شده است، آیه شریفه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

این آیه شریفه خیلی بحث جدی ندارد من یک مقداری متفاوت با بحثی که آقایان مطرح کرده اند بحث می کنم. مرحوم آقای مطهری بحثی را در گفتارشان دنبال کرده اند در مورد اینکه معنای تقوا چیست. محصّل فرمایش ایشان این است که تقوا به معنای احتفاظ و خویشتنداری و محافظت خود از اینکه نسبت به دیگری گزند و آسیبی متوجه انسان شود. بعد این عبارت راغب را نقل کرده اند.

الوقایه حفظ الشیء مما یؤذیه و التَّقْوَى جعل النّفس في وِقَايَةٍ مما يخاف، هذا تحقيقه، ثمّ يسمّى الخوف تارة تَقْوًى، و التَّقْوَى خوفاً حسب تسمية مقتضى الشي‌ء بمقتضيه و المقتضي بمقتضاه، و صار التَّقْوَى

یعنی چون انسان می ترسد، ترس سبب محافظت نفس است از اینکه متوجه شیء نشود. ترس مقتضی حفظ نفس است. بعد ایشان می گویند که یک مطلبی را می گویند در فارسی تقوا را به معنای پرهیزگاری معنا کرده اند و متقی را به معنای پرهیزگار معنی کرده اند معنای دقیقی نیست و هیچ جایی ندیدیم که به این معنا بگیرند. ولی این جور نیست که ایشان فرموده اند. من عبارت را می خوانم. این در عبارت لسان العرب است که

في حديث معاذ: و تَوَقَّ كَرائمَ أَموالِهم‌

أَي تَجَنَّبْها و لا تأْخُذْها في الصدَقة لأَنها تَكْرُم على أَصْحابها و تَعِزُّ، فخذ الوسَطَ لا العالي و لا النَّازِلَ، و تَوقَّى و اتَّقى بمعنى؛ و منه‌

الحديث: تَبَقَّهْ و توَقَّهْ

أَي اسْتَبْقِ نَفْسك و لا تُعَرِّضْها للتَّلَف و تَحَرَّزْ من الآفات و اتَّقِها

توقّ را به معنای تجنّب از شیء گرفته ده است و مثلا اتّق الذنوب، اتّق المحرمات می تواند دقیقا به همین معنا باشد. یعنی تجنّب المحرمات، توقّی به معنی تجنّ هم مانعی ندارد به کار رفته باشد. اینها یک سری معانی ملازم هستند همچنان که راغب تعبیر می کند لازمه خوف از شیء توقّی از شیء است حفظ نفس است لازمه خوف شیء اجتناب از آن شیء هم هست. اینکه انسان خیلی ترجمه کردنش به معنای پرهیزگاری اشکالی ندارد. علی أیّ تقدیر، در اتّقوا الله حقّ تقاته، یا ما اتّقی را به معنای ترس می گیریم مجازا می گوییم یعنی خفی الله، از خدا بترس. خود خدا که ترسیدنی نیست. از خدا بترسید معنایش چند جور باید تجوز گرفت. یکی اینکه از معصیت خدا باید ترسید. یکی اینکه از مخالفت محرّمات واقعیه بترسید و یکی اینکه از مخالفت با مبغوضات شارع اعم از محرّمات و مکروهات بترسید. از عذاب الهی هم بترسید عیب ندارید. این هم می شود. اگر به معنای از عذاب الهی بترسید یا از معصیت الهی بترسید باشد، باید در رتبه سابق عذاب دار بودن عمل و معصیت بودن عمل احراز شده باشد. و این جمله ارشادی است. اگر مراد از مخالفت با محرّمات واقعیه می گویید بترسید و از آنها اجتناب کنید و پرهیز کنید، اگر این باشد، خوب است برای وجوب احتیاط به آن تمسک کردن یک حکم تعبدی شرعی است که انسان نباید خودش را به مخالفت محرّمات بیاندازد. بنابراین در جایی که زمینه افتادن در محرّمات است باید کاری کند که مخالفت با محرّمات تحقق پیدا نکند و این کار با احتیاط امکان پذیر است. اگر گفتیم که نه، مخالفت با مبغوضات شارع را می گوید از آن خودداری کنید و بترسید و امثال اینها. اگر این باشد این هم ارشادی است. یعنی ارشادی نیست به این معنا می خواهم بگویم که ارشادی است ولی ارشادی ای است که بعضی از مراتب آن واجب است و بعضی از مراتبش مستحب است. مخالفت با مبغوضات شارع، اگر مبغوض شارع، مبغوض تحریمی باشد، اینکه ما باید از او اجتناب کنیم واجب است. اگر مبغوض کراهتی باشد، اجتناب از او و ترس از او مستحب است. بنابراین با توجه به این احتمالات مختلفی که در اتّقوا الله است، اینکه ما اتّقوا الله را به معنای ترسیدن از مخالفت با محرّمات واقعیه الهیه بگیریم ثابت نیست و نمی شود به آن تمسک کرد بر لزوم احتیاط. آن مطلب عقاب که می گفتید در لغت هست. قوله تعالی، من یادداشت کردم، هو اهل التقوی و اهل المغفره أی هو اهلٌ ان یتّقی عقابه و اهلٌ ان یُعمَلَ بما یعدّی عن مغفرته. تقوا یعنی ترس از عقاب الهی ترس از معصیت هم به اعتبار ترس از عقاب است و امثال اینها. البته اگر در معمول مردم که خود معصیت برایشان ترس دار نیست به خاطر آن عقابی که متفرع بر آن می شود ترس دارند. ولی آنهایی که خود معصیت الهی که اگر از فراغ تو و اینها یک چیز دیگر است بنفسه دوری از خدا برایشان از هر چیزی ترسناک تر است. بنابراین این اتّقوا الله حقّ تقاته، معنایی نیست که حتما وجوب اجتناب از شبهات بدویه تحریمیه را به دنبال بیاورد. خب این بحث تمام. بحث بعدی

وَ لٰا تَقْفُ مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

این آیه شریفه است. کلمه قفا، که تَقفُ از او گرفته شده است به معنی پیروی کردن و دنبال کردن است. دنبال کردن گاهی اوقات به عمل کردن اطلاق می شود و گاهی اوقات به فتوا دادن اطلاق می شود. اگر لا تقف ما لیس لک به علمٌ، مراد این است چیزی که به او علم ندارید عمل نکنید. یک موقعی مراد این است که آن چیزی که به حلّیّت واقعی او علم ندارید عمل نکنید. خب این یعنی اینکه احتیاط کنید. یک موقعی مراد این است که آن چیزی که به حلّیّت شرعی او به حلّیّت صادره از شارع، اعم از اینکه آن حلّیّت واقعیه باشد یا ظاهریه باشد، به این حلّیّت صادره از شارع، شما علم ندارید، آن را پیروی نکنید و انجام ندهید. معنایش این است که جایی که نمی دانید شارع تحریم ظاهری دارد یا تحریم واقعی دارد باید احتیاط کنید. مفاد این حقّ الطاعه است. یعنی اگر جایی من علم دارم که شارع برائت جعل کرده است ظاهرا یا علم دارم که واقعا این شیء مباح است، مانعی ندارد که آن راه را بپیماید و الا باید از انجام آن عمل خودداری کند. یک موقعی هست که نه، لا تقفُ ما لیس لک به علمٌ، معنایش این است که از آن چیزی که به مجاز بودن آن علم ندارید، حالا مجاز بودنش چه به اعتبار حکم صادره از شارع و چه به اعتبار قبح عقاب بلا بیان علم ندارید آن را دنبال نکنید. اگر این باشد دیگر این تعیین نمی کند که آیا قاعده عقلی قبح عقاب بلا بیان است یا حق الطاعه است چه هست. به آن چیزی که عقل شما یا شرع آن را مجاز نمی داند آن را رفتار نکنید. از این هیچی در نمی آید. طبق معنای اول لزوم احتیاط در می آید و با ادله برائت منافات دارد. طبق معنای دوم، حق الطاعه در می آید و احتیاط عقلی از آن در می آید ولی این احتیاط عقلی محکوم برائت شرعیه است. طبق معنای سوم هیچی از آن در نمی آید. این بستگی دارد که این آیه را چه جوری معنا کنید. اما در مورد اینکه لا تقفُ، اگر مراد این است که فتوا ندهید.، فتوا ندهید اگر این است که می گوید آن چیزی که حلّیت واقعیه اش را نمی دانید، فتوا به حلّیّت واقعی ندهید. یا می گوید آن چیزی که حلّیّت ظاهری اش برای شما احراز نشده است فتوا به حلّیّت ظاهری آن ندهید. هر چیزی را که در هر مرحله ای به مباح بودن و مجاز بودنش یقین نکردید بر طبق او فتوا ندهید. خب این هیچ چیزی اثبات نمی کند. اخباری می گوید که من به علم خودم دارم فتوا می دهم و اصولی هم همین را می گوید. می گوییم بر خلاف علمت فتوا نده. خب اوصلی مگر به خلاف علمش می خواهد فتوا دهد. این دیگر هیچی بنابر اینکه مراد افتاء باشد بنا بر هیچ احتمالی صحیح نیست. فقط این احتمال که ما بگوییم که آن چیزی که مباح واقعی بودن را شما علم ندارید، به جواز عملش ولو ظاهرا هم فتوا ندهید. همچین معنا کنید که آن چیزی که نمی دانید واقعا حلال است یا حرام است، لا تفتوا بکونه حلالا ظاهرا. این باشد مطلب درست است ولی خب این خیلی خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که در هر مرحله ای اگر علم به حلّیّت واقعیه اش ندارید فتوای به حلّیّت واقعی ندارید. علم به حلّیّت ظاهریه اش ندارید، فتوا به حلّیت ظاهری ندهید. اما اینکه علم به حلّیّت واقعی ندارید، فتوای ظاهری هم ندهید. کاملا خلاف ظاهر است و این معنایی که اخباری ها می کنند، اگر باشد کاملا خلاف ظاهر است. بنابراین این آیه هم یا مجمل است یا مراد معنایی نیست که به درد اخباری ها بخورد. خب این بحث تمام. حالا بیاییم در روایات مسئله. در روایات مسئله مرحوم شهید صدر روایات خیلی مفصّلی را اینجا مطرح کرده اند و وارد بحث آن شده اند. من یک سری از روایاتی را که به نظرم ارجحاتی، نکته قابل توجه علمی در موردش بوده است را یک مقداری صحبت می کنم. ایشان روایت را طوایف مختلفی کرده اند. می گویند یک طایفه روایاتی است که در آن یک کبری ای ذکر شده است که آن کبری، وجوبی بودنش استفاده نمی شود. من جمله این روایتی که از پیغمبر است

مَنِ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ استَبْرَأَ لِدِينه

یعنی کسی که از شبهات پرهیز کند، این استبرأ لدینه. یک کبری این است که آیا وجوب استبراء لدینه است کبری یا استحباب استبرا لدینه است، این از حدیث استفاده نمی شود. یک توضیحی من بدهم، استبرأ لدینه، یعنی طلب پاک شدن دینش را کرده است. یعنی تلاش کرده است سعی کرده است که دینش را از آلودگی محافظت کند. آلودگی دین مراتب دارد. کسی که محرّمات را انجام می دهد یک مرتبه ای از آلودگی است. کسی که مکروهات را هم انجام می دهد آن هم یک مرتبه دیگری از آلودگی است. استبرأ لدینه، اگر مراد آن مرتبه اعلایش باشد، یعنی از آلودگی های تحریمیه، آلودگی دیانت شخص به جهت ارتکاب محرّمات و آلودگی دیانت شخص به جهت ارتکاب مکروهات، خودش را محافظت کند، دینش را محافظت کند، این معنا از استبرا واجب نیست و مستحب است. اما اگر معنای استبرأ لدینه این باشد که از انجام واجبات از انجام محرّمات خودش را حفظ کرده است، و دینش را از آلوده شدن به محرّمات پاک نگه داشته است. این معنایش این است که تقوای شبهات واجب است. ولی ثابت نیست که معنا این باشد.

سؤال:

پاسخ: بستگی دارد که چطوری معنا کنید. اگر معنایش این باشد که استبرأ لدینه یعنی کسی که از شبهات خودداری کند، از ارتکاب محرّماتی که باعث آلودگی دینش می شود، جلوگیری کرده است. این معنایش این است که اتقی شبهات واجب است ارشادی نیست. بستگی دارد که استبرأ لدینه را ناظر به کدام مرحله از مراحل پاک کردن دین انسان و سعی و طلب برائت دین انسان از آلودگی بگیریم. اگر

سؤال:

پاسخ: این توضیح فرمایش مرحوم آقای صدر. ولی یک مشکل روشی وجود داشته است در زمان مرحوم آقای صدر یک مقدار هم شاید تقصیر هم نداشتند امکاناتی که آن زمان بوده است انقدر امکانات کافی نبوده است. آن این است که تتبع کامل نمی شده است. به یک منبع مراجعه می شده است و متن حدیثی از آن منبع گرفته می شده است و در مورد آن متن حدیثی صحبت می شده است. این تعبیر من اتّقی الشبهات، استبرأ لدینه، با این تعبیر در یک سری از کتاب های ما وارد شده است و از شهید در ذکری هم نقل شده است. در نزد القواعد الفقهیه صفحه 132. بعضی هایش از شهید در خصوص ذکری و بعضی هایش به طور کلی از شهید نقل شده است. مثلا همین اوالی العالی که از شهید نقل شده است. اوالی اللعالی جلد 1 صفحه 394 که مرحوم فیض در اصول اصلیه صفحه 264 نقل کرده است. مرحوم شیخ حرّ در کتاب های مختلفش، فصول مهمّه جلد 1 صفحه 520، فوائد طوسی صفحه 506، وسائل الشیعه جلد 27 صفحه 173 که از شهید در ذکری نقل کرده است. همچنین اصول اصلیه از شهید در ذکری در صفحه 264 آن نقل کرده است. ولی آن که در ذکری چاپی نقل شده است این است

من اتّقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه

یک کلمه عِرضه هم اضافه دارد. اصل این روایت، قطعه ای از یک روایت مفصل است. تقطیع شده است. اصل آن یک روایت نعمان بن بشیر است که یکی از متون حدیث تسلیس است. حدیث تسلیس متون مختلفی دارد. یکی از متون آن استبرأ لدینه و عِرضه دارد که در منابع خیلی در تذکره الفقها جلد 12 صفحه 154 نقل شده است. در حاشیه اش به صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ترمزی ارجاع داده است. در منتهی المطلب، جلد 15 صفحه 466 نقل شده است. در حاشیه اش از صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و سنن ترمزی و سنن ابن ماجه و سنن دارمی و مسند احمد و سنن بیهقی و مصنّف ابن شیبه و کنز العمّال و این جور چیزها نقل کرده بود. و گفته است و بااختلاف فی بعض الالفاظ. این تعبیر را هم دارد. تعبیری که من از تذکره یادداشت کردم این است. مال حدیث نعمان بن بشیر است.

قال النبيّ صلّى اللّٰه عليه و آله: «الحلال بيّن، و الحرام بيّن، و بين ذلك أمور متشابهات لا يعلمها كثير من الناس، فمن اتّقى الشبهات استبرأ لدينه و عرضه، و من وقع في الشبهات وقع في الحرام،

پس آن استبرأ لدینه یعنی اینکه در حرام قرار نمی گیرد.

كالراعي حول الحمى يوشك أن يقع فيه، ألا إنّ لكلّ ملك حمى،

هر پادشاهی یک غرقگاهی دارد. یک جاهایی دارد که حمی، جاهایی هست که مخصوص آن حاکم است و افراد دیگر حق ورود ندارند. غرقگاه های مخصوص جاهای حفاظت شده ای که مردم عادی حق ورود ندارد.

و حمى اللّٰه محارمه

غرقگاه خداوند محارم خداوند است و بنابراین شما باید اطراف محارم هم که شبهات هست نروید که یک دفعه به خود محارم بخواهید بیفتید.

سؤال:

پاسخ: معمولا در غرقگاه ها نه در خود غرقگاه افراد حق دارند و نه در مرز هایش. می گوید مردم عادی در حدودش هم حق ندارند.

بنابراین مشکل این است که روایت، روایت تسلیس است شبهات را باید آنجا کرد و اینکه اینجا بحث مطرح شده است خیلی بحث جالبی نیست.

شاگرد: این یک اضافه ای هم دارد....

استاد: بله عرض کنم خدمت شما من دیگر مراجعه به منابع عامه نکردم. می گوید اختلافٍ فی بعض الالفاظ چیز نبود تکه های دیگر ولی تکه ای که مورد بحث ما بود مثلا همین وقع فی الحرام را هم در صحیح بخاری این جوری که دیدم بعضی جاها نقل کرده اند نبود. می گفت من وقع فی الشبهات کالراعی قول الحمی یوشک ان یقع فیه. وقع فی الحرامش را ندارد. ولی از آن استفاده می شود که مثل راعی کسی که گوسفندانش را دارد در اطراف گوسفندانش می چراند ممکن است که گوسفند هایش برود در غرقگاه و در نتیجه گوسفندهایش را از بین ببرند و امثال اینها. می گوید که نفس شما یک گوسفندی است این گوسفند را در زمین شبهات نچرانید. زمین شبهات زمینی مناسب برای چراندن نفس نیست. باید اجتناب کنید و بروید جای دیگر نفستان بچرد و استفاده ببرد. این بنابراین دیگر روایت جدیدی نیست همان روایت تسلیس است و ذیلش هم باید در ذیل همان روایت تسلیس باشد. خب این یک روایت.

یک روایت دیگر، روایتی هست که در امالی شیخ طوسی، از امام رضا علیه السلام نقل شده است که

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) قَالَ لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ فِيمَا قَالَ: يَا كُمَيْلُ، أَخُوكَ دِينُكَ، فَاحْتَطْ لِدِينِكَ بِمَا شِئْتَ

مرحوم آقای صدر اینجا می فرمایند که از این روایت وجوب احتیاط استفاده نمی شود چون مقیّد کرده است بما شئت را به یعنی امر به احتیاط را بما شئت مقید کرده است. یعنی مقدار احتیاط را به اراده و خواست مکلف واگذار کرده است. خب امر به واجب را که نمی شود واگذار کرد که هر مقداری که خودت دلت خواست. خود این نشانه این است که این امر، امر مستحبی است. بعد گفته است که حالا اگر شما گفتید که این کنایه است از اینکه یک معنای کنایه گرفته است آن هم نمی شود استدلال کرد الآن ذهنم یاری نمی دهد. یک ذیلی هم دارد ببینید ذیل کلامش را.

اول یک نکته چیزی می خواهم بگویم، این روایت را آقای صدر خب از وسائل و اینها نقل کرده اند. خوشبختانه اینجا نقل وسائل نقل کامل بوده است. اگر از کتب فقهی مراجعه می کردند، خیلی وقت ها در کتب فقهی به یک شکل دیگری، بما شئت آن را که تکیه آقای صدر در آن است در خیلی از کتاب های فقهی نقل نکرده اند. در حدائق جلد 2 صفحه 76، در درر نجفیه جلد 2 صفحه 126 و جلد 1 صفحه 106. بعضی از اینها از امالی شیخ هم حتی نقل کرده اند. همین درر نفیه جلد 1 صفحه 106 و اصول اصلیه صفحه 262، اینها از امالی شیخ نقل کرده اند. بدون بماشئت نقل کرده اند و از امالی هم نقل کرده اند که بعد از آن این بما شئت آن در کتب فقهی زیاد شده است. هر دو جورش نقلش هست ولی حالا من بدون بما شئت آن در مکاسب جلد 3 صفحه 250. رسائل احمدیه جلد 1 صفحه 389. جلد 2 صفحه 57. موسوعه الامام الخوئی، جلد 16 صفحه 189. اینها وارد شده است. و اصل حدیث هم اینها از امالی ابن الشیخ نقل می کنند که نکته چیزی عرض کنم، نکته کتاب شناختی آن این است که امالی دو قطعه داشته است. یک قسمت اول هست و یک قسمت دوم است. گاهی اوقات قسمت اول امالی را به نام امالی ابن الشیخ ذکر می کنند مثل جزء جزء است. نسبت دوم را امالی خود شیخ. ولی تحقیق این است که همه امالی، امالی شیخ است که بر شاگردهایش املا کرده بوده است و همین امالی شیخ را پسر شیخ هم بر شاگرد هایش املا کرده بوده است. اصل گزینش روایات از خود شیخ هست و خود شیخ تمام آن را املا کرده است و خود پسر شیخ هم تمامش را املا کرده است. اینها تفاوت هایی که وجود داشته است این بوده است که نقلی که از قسمت اول نسخه هایی که در اختیار ما بوده است نسخه ای بوده است که از امالی ابن الشیخ بوده است. یعنی املا پسر شیخ بر شاگردان بوده است. از قسمت دوم آن از طریق املا پسر شیخ به او نسخی که در اختیار ما بوده است نبوده است. البته حاجی نوری هست می گوید که به نظرم قرائن نشان می دهد که قسمت دومش را هم پسر شیخ مرحوم ابو علی طوسی املا کرده است. علی أیّ تقدیر کلّ این مجموعه، مجموعه امالی شیخ است. ولی آن نسخ موجود ما، دو تا گونه مختلف، نحوه باب بندی اش با هم دیگر فرق دارد و امثال اینها. علی أی تقدیر امالی ابن الشیخ که می گویند قسمت اول امالی است که جزء جزء است از این نسخه چاپی اینها را به هم زده است. همه را مجلس مجلس کرده است. ولی در چاپ قبلی، قسمت های اولش جزء جزء بود و قسمت های بعدی اش مجالس است. جزء جزء آن هم حجمش هم مفصل تر است. مثلا یک مجلسی که در قسمت اول هست به عنوان مجلس گفته است ممکن است بیست یا سی صفحه باشد. در حالی که مجلس هایی که در قسمت دوم هست سه چهار صفحه بیشتر نیست. علی أیّ تقدیر یک چیزی در پرانتز هم بگویم، متأسفانه امالی شیخ، نسخه کاملش هنوز چاپ نشده است. مرحوم مجلسی در بحار، نقلیات بسیار زیادی از امالی شیخ دارد که در نسخه چاپی نیامده است و سند هایش هم مشخص است که سند شیخ است. قسمت دوم که به نام امالی شیخ معروف است خیلی کم نسخه بوده است. نسخی که در اختیار اینها بوده است که چاپ کرده اند نسخش خیلی افتادگی دارد و سقط و اینها دارد یک چیزی می خواهد باید جستجو کرد یک نسخه خوب گیر آورد و چاپ کرد. اصل این هم در امالی مفید است. قسمت اول امالی شیخ از امالی مفید گرفته شده است البته به نظر من مرحوم شیخ مفید، املا هایی که می کرده است، به نظرم تا سال 409 هست 410 هست، سه چهار سال قبل از فوتش در امالی مفید تاریخ دارد. ولی از مراجعه امالی شیخ به نظر می رسد که این املاها ادامه داشته است. یک مقداری از مرحوم شیخ از وسط های این امالی وارد شده است به درس مرحوم شیخ مفید بعد از مقداری که در این امالی شیخ مفید درج شده است هم بوده است. این است که با کنار هم چیدن قسمت هایی که در این امالی مفید وارد شده است و امالی شیخ یک متن کامل تری از امالی مفید را می شود عرضه کرد. خیلی از قطعات مختلف امالی شیخ، املاهایی بوده است که یا سماع هایی بوده است که از مشایخشان داشته است و آن سماع ها را دوباره به شاگردان املا کرده است و در جلسات حدیثی آن ها را روایت کرده است. این اصل بحث های تتبعی قضیه. اما من به نظرم این روایت اصلا ربطی به بحث ما ندارد. این روایت می گوید که اخوک دینک، نه دینکَ اخوک. به نظر می رسد که این روایت در مقام سفارش به محافظت از برادران دینی است. می گوید برادر تو به منزله دین توست. شما این دینی که این برادر تو که به منزله دین است از او باید محافظت کنی. تا جایی که می توانی سعی کنی گزند هایی که متوجه برادر دینی ات می شود را از او دور کنی. یعنی همچنان که نمی گذاری دینت آسیب ببیند، باید مواظب باشی برادرت هم آسیب نبیند. این در مقام بیان این نیست که در کجا ها در دین باید احتیاط بکنی یا نکنی. از قبل احتیاط در دین مفروض گرفته شده است و برادرش را که او دارد ترسیم می کند. بنابراین احتیاط در دین را باید از خارج فهمید. یا در مقام بیان لزوم احتیاط در دین باشد خب اطلاقش می گوییم همه موارد را می گیرد. این می گوید که یک احتیاط در دین که لازم است یا مستحب است یا هر چیزی هست آن را در حق برادرت هم باید اعمال کنی. بنابراین اطلاق ندارد که کجاها احتیاط در دین لازم است و کجاها مستحب است. اصلا هیچی به این ها اطلاق ندارد. این را من این روایت را می گوید که قال لکمیل بن زیاد فیما قال، تعبیرش یعنی قطعه ای از روایت حضرت امیر به کمیل است. مراجعه کردم ببینم روایتی که حضرت خطاب به کمیل دارد چیست. یک روایت یا کمیل هلک خزّان العلم است که در نهج البلاغه و اینها است که آن ربطی به این ندارد. یک روایت مفصل تر از آن در مورد یا کمیل هست در تحف العقول و بشاره المصطفی وارد شده است. من یک مروری در آن روایت کردم هیچ چیزی که مربوط به لزوم احتیاط و امثال اینها در آن ندیدم. ولی مضمونی در مورد اینکه شما باید نسبت به برادر دینی ات توجه داشته باشی بود. حالا می خوانم

يَا كُمَيْلُ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ وَ لَا شَيْ‌ءَ آثَرُ عِنْدَ كُلِّ أَخٍ مِنْ أَخِيهِ يَا كُمَيْلُ إِنْ لَمْ تُحِبَّ أَخَاكَ فَلَسْتَ أَخَاهُ

تأکید به اینکه حتما باید به برادر دینی ات توجه کنی و آن از هر چیز دیگری برایت مهم باشد و امثال اینها. بعید نیست این هم ادامه همان است که اخوک دینک فاحتط لدینک بماشئت امثال اینها. این را به حاج آقا عرض کردم حاج آقا فرمودند که این معنایی که تو می کنی اظهر هست. و این جور توضیح دادند که وقتی یک چیزی تنزیل می شود باید یک چیزی که خفی است را به چیز جلیل تنزیل کنند. اینکه انسان از دینش باید محافظت کند و او را از گزند آسیب ها حفظ کند این که روشن تر از این است که نسبت به برادر دینی اش باید او را محافظت کند. این معنا ندارد که بگویند که تو میدانی که برادر دینی ات را باید حفظ کنی نمی دانی که دین خودت را باید حفظ کنی. دین خودت لزوم محافظتش مخفی باشد آن را تنزیل کرده باشند به برادر برای این معنا. این درست نیست. بلکه آن چیزی که واضح است این است که آدم باید از دین خودش محافظت کند که ضایع نشود. این تناسب دارد که اخوک دینک، محصّل این روایت این می شود که برادر تو به منزله دین تو است. برای این دین تنزیلی هر مقداری که می تانی احتیاط کن. هم چنان که برای دین حقیقی شما احتیاط می کنی، برای این دین تنزیلی هم باید به هر مقداری که می توانی احتیاط کنی. اما اینکه آن دین حقیقی کجاها احتیاط لازم است و کجا ها جایز است آن را مفروغ عنه است. بنابر این روایت اصلا ربطی به این ندارد که کجاها احتیاط در دین واجب است اصلا کجاها احتیاط در دین مطلوب است. آن را هم چیز ندارد. می گوید آن مقداری که تو میدانی نسبت به دین استحبابا یا وجوبا، احتیاطش در شرع مقدس مطرح است آن را نسبت به برادر دینی ات هم اعمال کن. چون برادر دینی ات به منزله دین است و لازم المراعات است. این به نظر می رسد که اصلا ربطی به این بحث ندارد و خارج از این بحث است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد